

# تاریخ غیرت

چاره درد ایران و وظیفه مرید از ایرانیان

ترجمه

ح. کاظم زاده

حاصلات این رساله مخصوص  
« انجمن برادران ایرانی » است

محل فروش

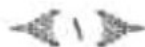
کتابخانه « حیات » نمره ۱۴ بازید

قیمت

پس از خواندن « تقدیم بدیگری » و « جنبش »

استانبول

## تازیانه غیرت



بر خبزنا طریق مذک رها کینم  
فرزند مادیم حقش رادا کینم

ای فرزند برومند وطن وی برادر ارجمند من . اگر خواب  
هستی بیدار و اگر از باده غفلت مستی هشیار باش که « وطن در  
خطراست » . تو فرزند برومند وطنی و امروز وطن تو کرفزار  
هزاران درد و غم است . درمان درد وطن از تو و چاره رهایی  
او از چنگال آهنین ستمکار در دست تو است . مکران همه ناله  
و فریاد وطن رانمی شنوی و این همه ظلم و ستمها را که بر وطن تو  
وارد می شود نمی بینی . چرا این ناله و زاری وطن بر تو اثر نمی  
کند و چرا آه و فغان هموطنان و برادران و همشیرهکان تورا  
غیرت را حرکت نمی دهد . وطن خانه تو است . وطن مادر تو است  
امروز کرکان شکمخوار و جانوران خونخوار بر مادر تو هجوم  
آورده و می خواهند او را پاره پاره کنند تو چرا خاموش نشسته  
مگر غیرت و حمیت نداری . تمام اولاد وطن امروز در ماتم  
و سوگواری است و تو هنوز در پی شادی و خوشحالی هستی . دقیقه  
سراز بالین غفلت بردار و لگامی بطرف وطن خود بیند از که آن  
خاک پاک را از خون برادران و خواهرانت سیراب و دیده مادر

وطن را براز خوناب خواهی دید . ایران را ویران کردند خاک بر سر ایرانیان ریختند . کعبه آرزوی ملت بینی دارالشورای کبری را بتوب بستند و جامع سه‌سایه لار را با خاک یکسان و طوبله اسپ و اولاغ کردند . کتاب و روزنامه‌جات را بستند و شاگردان مدارس بینی نوباوه‌کان و جگرکوشه‌کان وطن را هدف تیر و کلوله ساختند . علماء را تحقیر و درز نجیر کرده ریش شان کندند و وکلای ملت و احرار امت را بدارزده کشتند و گوشت شان را بسکه‌ها دادند و بسیاری را در حبس‌ها گرفتار شکنجه‌های کونا کونا کردند :

اوراق « عدالت » را طومار دریدند  
 سرخان « حجت » را منقار بریدند  
 کاردان به « هارسستان » کلاهش چریدند  
 کرکان زنی « یوسف ملت » بدویدند  
 تا طاقت او را - وی بازار کشیدند  
 « احرار » فرخندش و « فرار » خریدند  
 آوخ ز فروشیده درینا زحزیدار

خانه‌ها را غارت و خانماها را خراب و عرض‌ها را پایمال کردند  
 از دود آه یتیمان و بیوه زنان آسمان طهران و تبریز تیره و تار گشت  
 وناله و فریاد طفلان بی‌کناه بفلک رسید . ای خواننده کرامی  
 مگر اینها برادران تو نیستند و تواز جنس آنها نیستی ! اگر مادر  
 تو بیچار بشود و تو با خبر شوی آیا پیش طیب نمی‌دوی ؟ و غمخوار  
 و پرستار مادرت نمی‌شوی ؟ شب و روز پیش بالینش نشسته

خورد و خواب را بر خود حرام نموده خلاصی او را از درگاه خداوند نمی طلبد؟ امروز مادر وطن با صدای حزین و دلسوزش ترا صد از ده می گوید:

ای فرزند برومند من وی نور دیده ارجمند من. ای پرورده آغوش محبت وی شیر خورده پستان شفقت من. من تو را پرورش دادم که از دست من بگیری و در بیماری و ناتوانی بفریاد من برسی امروز کجا؟ چرا بفریادم نمی برسی و چرا از دست کرکان و ستمکارانم نمی رهایی؟ شیر خود را بر تو حلال نمی کنم و از تو شکایت بحضرت ذوالجلال می برم. من ترا در آغوش خود پروریدم و بی نازت را کشیدم. تو امروز مرا بیکس و بی یاور میگذاری. فریاد از فرزندان ناخلف! آه از بیکسی و تنهایی! ..

ای فرزند رشید وطن! دردهای بی امان مادر وطن را دیدی و ناله های جان سوزش را شنیدی. اگر ادعای فرزندی و محبت و جوانمردی داری برخیز با هم درمان درد مادر خود را بجوئیم. حق فرزندان را بجا بیاریم. محبت و عشق خود را بوطن ایست کنیم. ناجان داریم در راه رهایی دادن مادر خود از دست کرکان ستمکار و جانوران خونخوار بکوشیم و جانی بی غیرتان نباشیم. ای برادر من. از تنهایی خود میندیش و از ناتوانی و بیچارگی خود مترس:

هان مشو نومید چون واقف نه از ارادۀ غیب

خداوند در فطرت تو تجلیاتی خلق کرده است که تا امروز تو آگاه

نبودہ و در وجود تو قدرت و قوتی نہادہ است کہ هنوز بی بدن نبرده .  
 همان مگو کہ از دست من چہ می آید خود را انقدر کوچک شمار  
 و چندان عاجز و ناتوان میندار . از دست تو کارهای بزرگ می آید  
 و تاکنون تو غفلت کرده و آن قوت و قدرت را کہ خداوند در وجود  
 تو آفریده است بکا رنبرده . اینک من ترا ازین قوہ بزرگ کہ در  
 وجود تو است آگاہ می سازم و برای فداکاری و نیکبانی و وطن رهنمائی  
 میکنم .



ازم انکہ جرم صغیر و فیک انطری العالم الاکبر

• آیا بکان میکنی کہ تو وجود کوچکی و حال آنکہ در وجود  
 تو بزرگترین عالمی پنهان است •

خداوند در وجود انسانی بسی قوہهای پنهانی آفریده است کہ  
 عقل و فکر در سایہ آنها کار می کنند و در پیش آنها هیچ مانعی مقاومت  
 نمی تواند بکند . یکی از آن قوہها بلکہ بزرگترین آنها قوہ ارادہ  
 است . قوہ ارادہ قوہ ایست کہ در هر کس بدرجہ کمال بوده باشد  
 هر کار بزرگی کہ پیش بگیرد موفق میشود و او را بہ آخر میرساند .  
 این قوہ در هر انسان خلق شدہ است اما بسیاری از مردم کہ از اسرار  
 این قوہ آگاہ نیستند او را مهممل می گذارند و از وی استفادہ نمی کنند .  
 این قوہ آدمیان بزرگ و قهرمانان بنام و اختراع کنندگان و سرداران  
 آن و دانشمندان و بزرگان کہ نام خود را در صفحات تاریخ نابہ

ابدیابدار گذاشته و در روی زمین کارهای بزرگ که عقل حاجبران است کرده اند همه در سایه این قوه ارادیه بدین بیکجستی و نیککنامی رسیده اند .

انسان کامل که اعمال این قوه را بخوبی دانست . هر کاری که اساس بر خیر و منفعت عمومی باشد پیش بگیرد یقیناً و بدون شبهه موفق خواهد شد .

اگر معنی قوه ارادیه را بخوایم واضحتر بیان کنم باید بگویم معنی قوه ارادیه «خواستارم کرده» است . یعنی وقتی که انسان در کاری که مبنی بر فساد و غرض و منفعت شخصی نباشد یک دفعه عزم خود را جزم نمود و بر دل نهاد که او را خواهم کرد یقیناً میکند و موفق میشود و آن شخص دارای آن قوه قاهره ارادیه می باشد و چون آن کار مبنی بر منفعت عموم است افکار و انظار عموم بطرف آن متوجه شده هر کس منفعت خود را در پیشرفت آن کار دیده بمحصول آن از دل و جان می کوشد و ازین رو در پیش این قوه ارادیه هیچ مانع آن شخص را مأیوس نمیکند و چون یک دفعه عزم خود را جزم نموده و قرار قطعی داده است که آن کار را بکند ابداً دست نمی کشد تا آنکه او را به آخر میرساند و به آرزوی خود نایل می شود . چنانکه اگر کسی دردانش بکنارد که زیارت کربلا برود و یا فلان قدر سرمایه کسب کند و در سر این فکر عزم خود را جزم کند و شب و روز بکوشد و هیچ وقت از ذهنش بدر نکند یقیناً و بلا شبهه روزی بکربلا خواهد رفت و یا آن سرمایه را خواهد داشت .

بر آورده شدن تمام آرزوهای انسان موقوف بعزم متین

س دائمی یعنی قوه ارادیه است .

ای برادر ارجمند ! ازین تفصیلات که بیش تو عرض کردم باید بفهمی که هر انسان این قوه ارادیه را دارا است . اما بسیاری از مردم راه استعمال او را نمی داند . ازین قوه ارادیه که تمام کارهای دنیا بی آن صورت نمی بندد در وجود تو هم موجود است . یقین بدان کسانی که کارهای بزرگ کرده و می کنند و ترابجیرت و تعجب می اندازند امثال من و تو هستید . تواز آنها کمتر و عاجز تر خلق نشده . اما آنها آن همت بزرگ یعنی قوه ارادیه را که دارند بکار می برند و توازین نعمت خدادادی بهره نمی بری و خود را عاجز و حقیر می شماری . تو خود را کوچک و ناتوان و کم تر از دیگران میدان هر کاری که از دست دیگران می آید از دست تو هم می آید . در هر کار هر قدر سخت و بزرگ باشد همینکه قوه ارادیه صرف نمودی و خواهی کرد کفایت یقین بدان که خواهی کرد . هر قدر موانع پیش بیاید تحمل کن و از آن فکر مکن . اگر امروز موفق نشدی در سایه آن همت و عزم محکم فردا موفق خواهی شد . اگر مأیوس و نومیدی را ابدیاً فراموش کنی هر چه خواهی بعمل می آید . مأیوسی و نومیدی مقراض قوه ارادیه است . در هیچ کار این دو گله را بخاطر میاور و هیچوقت از زبانی یا زنی کار مأیوس مشو و همیشه در خاطر داشته باش که « خواهی کرد » گفته و یقیناً هم خواهی کرد :

هر کاری که همت بسته کردد  
اگر خاری بود کاسته کردد

تیمور لنگ در کتاب تاریخ خود مینویسد: روزی در یکی از جنگها تمام قشون من مغلوب و تلف شده جزا از مرودی چند که در پیش دشمن ابداً ناب مقاومت نداشت در سر من نمانده بود. من از میدان جنگ کریختی در یک خرابه پنهان و در کار خود حیران و سرگردان بودم که ناگاه چشمم در دیوار خرابه بیک مورچه افتاد که دانه کندم را خواست بالا برد اما از دیوار بر زمین می افتاد. حساب کردم تماماً شصت دفعه این مورچه از روی دیوار بر زمین افتاد باز دانه را از دست نداده و آخر الامر بیالابد. آنوقت کوئی خواب بودم بیدار شدم و خود بخود گفتم: ای تیمور خاکت بسر که از یک مورچه ضعیفی هم عاجز شدی و بیک مغلوبیت از میدان جنگ کریختی. ازین حرف چنان قوتی دردم پیدا شد که فریاد زنان بشکرگاه دویده و با بقیه السیف لشکر بدشمن حمله برده در یک آن غلبه زدم و قدرت یزدانی را آشکار کردم.

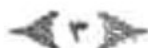
ای فرزند رشید وطن! ای زاده انسان وی نمونه قدرت یزدان! آیا تو از یک مورچه عاجز تری؟ آیا همت و قدرت یک مورچه هم در تو نیست. تو اشرف موجوداتی و مقتدرترین مخلوقات تیمور از یک مورچه درس عبرت گرفت و خود را کمتر از یک مورچه نشمرده. تو را هر روز هزاران درس عبرت در پیش است و هزاران میدان قدرت نمائی و مردانگی حاضر. تا کی خود را حقیر و عاجز



خواهی شمرد. و تا چند آن قوت و قدرت یزدانی را که در وجود تو آفریده شده است مهمل و معطل خواهی گذاشت .

همت بند دار که سهدان روزگار  
از همت بند بجای رسیده اند

برخیز دست همت و برادری همدیگر داده کاری بکنیم بستی  
و ناتوانی را کتار بگذاریم . غیرت و مردانگی خود را آشکار  
سازیم . از قهرمانان با غیرت و فرزندان نیکبخت و وطن عبرت  
بگیریم . با بیعت آئین کرکان شکم خوار و جانوران ستمکار را از  
وطن مان برانیم و مادر خود را از چنگال خونین آنها برهانیم .  
داد قوت و مردی بدهیم و از ننگ بی غیرتی و نامردی برهیم .  
به بیم درمان این دردهای بی امان و وظیفه ما فرزندان وطن  
چیست و راه چاره کدام است حالا اجازه بفرما که بنده از راه  
را بنایم و وظیفه هر یک را بشناسیم .



فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً

• خداوند کوشش کننده کال را بر خاموش نشینان برتری داده است •

ای برادر جانی وی هموطن گرامی پیش از رهنمائی برای خدمت  
وطن باید عرض کنم که شرافت انسانی در محبت و حمایت ممنوع  
خویش است . یعنی انسان کامل باید پیش از خود دیگران و برادران  
خود را بیندیشد و خدمت و منفعت آنها را بر منافع خود مقدم دارد

در جاهای سخت و هولناک تنها بفکر جان خود افتادن و برای رهائی از خطر دیگر ازا بخاطر انداختن موافق عقل و شرف انسانیت نیست . مرد غیرتمند برای رهائیدن برادران و خواهران خود از کرداب مذلت و فلاکت جان خود را فراموش می کند و زحمت خود را در راحت برادران خود عین سعادت و نعمت می بیند . خود را از خطر بیرون کشیدن از دست حیوان هم می آید اما دیگر ازا بیرون آوردن لازمه شرف و معرفت انسانی است . در اینصورت مباد انجا طر بیآوری که من برای دیگران جرا کار بکنم و حالاکه خود را حتم برای راحت دیگران جرا خود را بخاطر بیندازم .

اگر این خیال را داری از سر بدرکن زیرا باید بدانی که تمام آدمیان برادران یکدیگرند و از میان آنها کسانیکه در دین و جنس و عادات و رسوم و غیره یکی هستند از دیگران نزدیکترند . امروز تمام ایرانیان بدون استثناء برادران دینی و وجدانی ما هستند و معنی المؤمنون اخوة چیز دیگر رانمی فهماند و اگر صدمه یکی از ایرانیان برسد مثل آن است که همه شان رسیده و اگر بر تو کزندی رسانند بر همه رسانده اند . اگر تو غم خوار دیگران نشوی دیگران غم تو را نمی خورند و ترا آدم نمی شمارند :

خی آدم اعضای یکدیگرند  
 که در آفرینش ز یک جوهرند  
 چه عضوی بدرد آورد روزگار  
 دگر عضو ما را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی  
نشاہد کہ نامت نهند آدمی

پس کیسے در راہ تخلص دیگران و برادران خود بگو شد  
و غمخوار دیگران بشود و ظلم بر انہارا ظلم بر خود بدانند و برفع ظلم  
ہمت بکسارد شرف و اہمیتش پیش از آن کس است کہ تنها فکر  
جان خود را بنماید و خداوند ہم مجاہدین یعنی کوشش کنندہ کان  
حقیقی ... دین و وطن را بر دیگران فضیلت بخشیدہ است . این  
نکتہ را فیلسوف اعظم و شاعر زریک ایران شیخ سعدی در یک قطعہ  
نچوبی فہما نیدہ است کہ بندہ ہم می نگارم :

صاحب دل بمدرسہ آمد ز خافہ  
بشکست ہم صحبت اعل طریقرا  
گفتم میان طابد و عالم چہ فرق بود  
تا اختیار کردی از آل ابن فریقرا  
گفت آل کلیم خویش بدر میرد موج  
وین جہہ می کنند کہ بگیرد خریقرا

ای برادر ارجمند من ! بزرگان کسب نام و شرف ازین راہ  
نمودہ اند . تو ہم این نکتہ را فراموش مکن کہ اگر بد دیگران  
کار بکنی باز بخود کردہ و لازمہ شرف انسانی ہم همین است .  
آیا اگر خاری بیای برادر یا خواہرت فرورود راحت می نشینی و خار  
از پایش در نمی آوری ؟ پس چگونه وجدان و غیرت قبول می  
کند کہ در وطن مقدس تو برادران و خواہرات را از تیغ بگذرانند  
خانہ ہاشارا آتش بزنند و تو در دنیا خاموش و آسودہ بہ نشینی .

این غفلت و منفعت پرستی تا کی و این بی حسی و سستی تا چند .  
 تنها نباید در پی بیرون بردن کلیم خویش شوی بلکه جهد باید  
 کنی که از دست غرق شونده کان بگیری و غیرت و شرف و فضیلت  
 خود را بنمایی .

حالا که بخوبی فهمیدی که لازمه انسانیت و ملیت تو است که  
 در راه وطن و هموطنان فداکاری و جانفشانی کنی . به بینم اولین  
 وظیفه چیست و اگر بخوایم وطن مقدس خود ایران را ازین  
 کرداب محو و اضمحلال رهانیده و هموطنان خود را اخلاص دهیم  
 بهترین وسایل کدام است .



بدانکه مع الجماعة

« دست خدا مدد کار جماعت است »

ای خواننده کرامی وی برادر جانی دالته باش که دوی درد  
 بی امان وطن و راه رهانیدن برادران و خواهران خود از  
 چنگال آهنین ظلم و غداری « اتحاد » است و بس . در اتحاد  
 قوتی است که در هیچ چیز دیگر نیست و هیچ مانعی در پیش اتحاد  
 مقاومت نمی تواند بکند . متلا یک سنک بزرک را بیخ نفر یک بیک  
 نمی تواند بردارد اما همینکه آن بیخ نفر باهم اتحاد کرده و متفق شدند  
 و دست بهم دیگر دادند در یک دقیقه آن سنک بزرک را بر میدارند .  
 اگر بتاریخ نظر کنی و حادثات روی زمین را ملاحظه فرمائی

خواهی دید که هیچ اثری از انسان بدون قوه اتحاد ظاهر  
 نکرده و تمام ترقیات حیرت نمود مدنیّت و بشریت در سایه اتحاد  
 و اذعان بهمل آمده است و چون انسان فطرتاً محتاج به معاونت  
 ممنوع خود خلق شده است به تنهایی زیست کردنش هم محال  
 است . اگر هر يك از افراد انسان سرخویش گرفته و به تنهایی  
 زیست می کرد هیچ کس در دنیا زنده نمی ماند و غیر از مرك چیز  
 دیگر در عالم پیدا نمی شد .

چنانچه اساس زنده کی انسان بر اتحاد و اتفاق گذاشته شده  
 است ترقی و نهالی انسان هم بجز از اتحاد و اتفاق ممکن نیست .  
 اگر در يك شهر هر کس هر چه داشت مخصوص خود کرده بد  
 یکران نمیداد و معاونت همدیگر نمیکرد مثلاً نانوا نان را برای خود  
 نگاه میداشت و قصاب گوشت را بدیگران نمی فروخت و تراز  
 قاش را مخصوص خود میکرد یعنی هر کس نتیجه می خود را خود  
 می برد و یکران را شريك آن نمی ساخت تمام اهل آن شهر می  
 مردند و اگر در هجوم دشمن هر يك از اهالی شهر بفکر خود  
 افتاده و بجائی بگریزد در يك آن شهر تسخیر و اهالی اسیر می  
 شوند اما تا اتفاق و اتحاد دارند همه شريك اعمال یکدیگرند  
 در سایه آن اتحاد و اذعان زنده کی می کنند . و از هجوم دشمن  
 نمی ترسند .

حال انسان در هر خصوص همین طور است . مطالبه بحق

ورسیدن يك آرژو با اتحاد و اتفاق می شود. و قتیكه از يك نفر خواهش  
و یا مطالبه داری اگر به نهانی پیش بروی می تواند رد بکند  
اما همینکه دوسه نفر دیگر را هم با خود موافق و متحد کرده همراه  
بردی دیگر امکان رد نمی ماند و خود داری ازدادن حق نمی  
تواند.

این همه شرکت ها و قوه پنايه ها که کارهای بسیار بزرگ  
درد نیامی کنند و اسباب ترقیات و راحت بی نوع انسان را  
فراهم می آورند و کشتی ها و شندیرها می سازند و بنجارخانه ها  
و قابر یکجا کشاده و هزاران کارهای مهم بعمل می آورند کار یک نفر  
و دو نفر نیست بلکه از قوه قاهره و عاله و حیرتخای اتحاد بیرون  
می آید. زیرا یک نفر با يك تومان کاری نمی تواند بکند اما همینکه ده  
هزار نفر منفق و متحد شده هر يك يك تومان یکجا کد اشتدده هزار  
تومان می شود و آنوقت کاری ساخته می شود که درده هزار سال  
از دست یک نفر بر نمی آید.

ای نمونه قدرت بردانی وی زاده انسانی! اگر منافع و قدرت  
اتحاد را پیش تو عرضه بدارم و هزار يك مشالهای لازمه را  
بر حضرت بشمارم متوی هفتاد من کاغذ شود. اما اذن میخوا  
هم که یکدو مثال دیگر هم برایت بیاورم:

وقتیکه آمریکا کشف شد اعالی انجا مرکب از قبیله و عشیرت  
های کوچک بود که با هم اتفاق و اتحاد نداشتند و با کمال و حشیت

زیست می کردند. دول اروپا ازین بی اتحادی آنها استفاده نموده و يك يك مملکت آنها را تسخیر و تصرف کردند تا اینکه آنها دیدند بد نیفرار همه محو و اسیر خواهند گشت فوراً قبایل همجوار با یکدیگر اتحاد کرده و دولت بزرگی که امروز مرکب از جهل و بیخ دوات کوچک است تشکیل دادند و از آنجا نام « ممالک متحده آمریکا » بر آنها گذاشته شد. و در سایه این اتحاد و اتفاق از حملات دول اروپا رسته و بزودی یکی از دول بزرگ روی زمین گشتند و بسیاری از ممالک کوچک را هم ضمیمه ملک خویش کردند.

آسریک زاتقی صوری جهان گرفت

آری بانفاق جهان می توان گرفت

برعکس این اتفاق از نتیجه نفاق هم مثالی بیاریم: دول کوچک آسیای وسطی و ترکستان از قبیل تجارا و خبوه و قفقاز و چرکستان و قریب و سایر که همه از يك جنس و نزد يك یکدیگر بوده و به رشادت و شهامت معروف جهانند در وقتش با یکدیگر اتفاق و اتحاد نکرده و يك يك از طرف دوات روس بلعیده شدند هنوز هم در زیر زنجیر اسارتند و قومیت و ملیت شان در محو و اضمحلال است.

خوب است این نقطه یعنی نتیجه نفاق را يك مثل عامیانه توضیح بکنم: روزی اعضای بدن انسانی با یکدیگر نفاق و خدیت کرده همه دست از کار کشیدند چشمها کفتمند ازین بعد نخواهیم دید کوشها کفتمند ما هم نخواهیم

شیند . زبان گفت من هم برای شما حرف نخواهم زد شکم گفت  
 «نهم دیوانه نیستم که برای شما کار بکنم و غذا درست نمایم باهامم  
 گفتند بیاچه رسیده است که برای شما گفت راه برویم . بدنیقرار  
 تمام اعضا از کار دست کشیدند و باهم دیگر دشمن شدند اما دوسه  
 روزی نگذشت که هر يك دید که زنده کی اش از دست می‌رود .  
 تمام بدن ضعیف و لاغر شد چشمها کور افتاد زبان کدشد شکم  
 پهنه کشت و پاها خشکید . انوقت همه فهمیدند که بی اتحاد  
 و کوشش زنده کی محال و عاقبت نفاق و ضدیت محو و اضمحلال است .

در کار های ملی و نوعی هم چنین است . تا تمام افراد ملت  
 دست اتحاد و اتفاق بگرد یکر نداده و محافظه ملیت و استقلال  
 مملکت و ننگهبانی وطن را فریضه خود نشمارند حیات قومیت  
 و مایه شان از دست می‌رود و همه محو و اسیر میگردند .

اتحاد و اتفاق علاوه بر قوه مادی قوه بس-یار بزرگ معنوی  
 هم دارد مثلاً کسی از رفتن راه تاریک به تنهایی میترسد اما  
 همینکه یکنفر ولو اینکه از خودش هم کوچک و عاجز باشد  
 همراهش کشت دیگر از آن راه نمی ترسد و بی خوف و هراس  
 می‌رود . آیا این از چیست ؟ البته از قوت اتحاد و اتفاق آن همراه  
 است که در دل آن شخص تولید میشود . و یا مثلاً نواز کشتی نشستن  
 میترسی همینکه دیدی چند نفر دیگر هم با تو میروند و درین کار با تو  
 متفق و متحدند دیگر خوف از نوزایل میشود و اتفاق و اتحاد ایشان



قوت و جسارت بزرگی بر تومی بخشد و بی ترس بر کشتی سوار می شوی  
و بمقصد میرسی. آیا آن جسارت و قوت قلب را بیک عسکر که رو بروی  
تیر و کلوله میرود کمی بخشد؟ البته قوه اتحاد و اتفاق سایر عساکر  
یعنی همراهان او و اطمینان قلبی که از آن اتحاد در دلش جایگزین می شود  
زیرا اگر تنها بود ابدأ آن جسارت را نمیداشت. پس هیچ کاری  
در دنیا پیدا نمی شود که بدون قوه اتحاد و اتفاق بعمل بیاید و باز  
هیچ کاری دیده نمی شود که با اتفاق صورت بندد و دوام نماید. درمان  
همه دردهای ما و نزد یکترین راهها و بهترین چاره ها اتحاد و اتفاق  
است.

اتحاد ابدوستان بیغرض  
نوشده آرومی دوی هر مرض

حالا نتیجه اتفاق و اتفاق را پیش از همه در کارهای مشروطیت  
دو ساله ایران می توانیم ببایم.



ز اتفاق آمد بنای آدمی  
وز زلفاق آید خراب آدمی

ای نوردیده وطن! البته شنیده و خوانده که در ابتدای مشروطیت  
آزادی طلبان طهران عبارت از چند نفر معدود بودند که حکومت  
مستبده طهران آنها را مغلوب ساخته و علماء عظام را که پیشروان  
حریت بودند مجبور بر رفتن قم کرد اما اهالی طهران که از مظالم  
استبداد بجان آمده و خون غیرت و حمیت در درکهای بدیشان جولان

می نمود متفقاً و متحداً مقاومت کرده و دست از طلب برنداشتند تا اینکه مقصود خود را دست آوردند و بر استبداد و مستبدین غالب آمدند و همینکه نمره اتحاد را دیدند بیش تر رشته اتفاق و برادری را محکم کردند و نایل آن سعادت و نعمت شدند و سایر ایالات هم صدا به صدای شان داده از هر گوشه و کنار بر مطالبه حقوق برخاستند و انعقاد پارلمان و امضای قانون اساسی را مطالبه کردند و با رزوی خود هم موفق شدند .

اماد مرسته<sup>۱</sup> و رود اناک امین السلطان محوکننده ایران و ایرانیان و کلای مجلس ملی متفق و متحد نشدند و عموماً ورود او را رد نکردند سایر ایالات هم غیر از آذربایجان و کبلان اعتراض ننمودند یعنی در دنیا مدتش اتحاد و اتفاق عمومی پیدانشد تا اینکه بر ایران و بران کرده خویش وارد شد و بر حسب فطرت خیانت سرشفتن پلانیهای اولی را ترتیب داده و بموقع اجرا گذاشت و در عرض سه ماه آتشی در ایران افروخت که شعله آن از هر نقطه ایران نمایان گشت و آنهمه خرابکارها پیش آورد که اصلاح و تعمیر آنها محتاج سالهای دراز است تا عاقبت از دست امداد غیبی فدائی حقیقی حریت و مجاهد دریادل وطن عباس تبریزی کیفر خود را دید و مجزای اعمالش رسید .

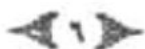
باز در مرسته<sup>۲</sup> توبخانه نمونه غیرت و نتیجه اتحاد و اتفاق پدیدار گشت . تمام انجمن های طهران يك آواز بر ضد مستبدین و خائنین برخاسته و همه ایالات قیام نمود و حاضر بحرکت طهران گشته و هجیان و غلبانی کردند که عقل را حیران و آینه ایران را بسی

درخشان نمود و حس ایرانیت و استحقاق حریت و مشروطیت  
را با ملیان آشکار ساخت . واقماً جنبش و غیرت نمائی و آن اتفاق  
و جاقشائی روی ایران را سفید و حریت پروری و مشروطت پرستی  
و تربیه سیاسی ایرانیان را بتمام دنیا اثبات کرده بود .

بلی نتیجه اتفاق و اتحاد چنین است و شاعر بزرگ و فیلسوف اعظم  
ایران و مایهٔ مفخرت ایرانیان شیخ سعدی درین باب می فرماید :

بشه چو پر شد بزند پیل را  
بامه نندی و صلابت که او است  
مور نیکانرا چو بود اتفاق  
شیر زیارا بد راند پوست

ای برادر ارجمند ! اینقدر از نتایج اتحاد و اتفاق بیشت گفتم  
و مثالهای لازمه را آوردم اما از عرض يك نقطه هم خود داری  
نخواهم کردو آن این است که این اتحاد و اتفاق تا در زبان است  
آرو نتیجه ندارد بلکه فعلیت می خواهد زیرا بقول صرف هیچ  
کار ساخته نمی شود و هزار قول بقدر يك فعل ارزش ندا رد  
و گاما ایرانیان از دایرهٔ قول خارج نشده و بد ایره فعل قدم  
نگذاریم و در آن فعل ثبات و استقامت بخرج ندهیم ابداً بمقصود  
نخواهیم رسید و دارای هیچ مزیت و شرف نخواهیم بود . برای  
اثبات این مطلب وقعهٔ دلسوز اخیر طهران یعنی تخریب مجلس ملی  
و برچیده شدن موقتی اساس معدلت و حریت و مشروطیت را شاهد  
آورده عرض می کنم .



قول بی فعل و فعل بی ثبات نمر نمی بخشد

ای مایه امید وطن وی برادر حمیت مندمن ! کوش هوش  
را بازکن و بشنوه که « روز کار گفتار گذشت امروز روز کردار  
است » گفتاریکه آخرش بکردار نرسد یاره کوئی و لافزنی است  
و ابدأ نتیجه و تأثیری ندارد . کرداریکه در سر آن صرف ثبات  
و یاداری نشود نمر نمی بخشد و بهره نمی دهد . در هر کار ثبات  
و استقامت لازم است و منات مرد از استقامتش معلوم می شود  
و بی ثبات و استقامت به آرزو رسیده نمی شود و کاری از پیش  
نمی رود .

به بین پس از تحریب پارلمان آن جنبش و خود نمائی ایالات  
( غیر از آذربایجان ) که قول صرف بودجه نتیجه داد و کدام اثر را  
بخشد . با العکس بر مات های دیگر و انمود کرد که ایرانیان لافزن  
و حرف پرستند و خون غیرت و مردی در بدن ندارند . ابدأ  
پیرامون کار و عمل نمیکردند و تمام ادعاها ایشان حرف و روی  
زبان است . پس برخیزاین حقیقت را بدان برادران کرامی خود  
بفهمانیم و با کمال نزاکت و ادب عرض کنیم :

ای اهالی ایالات یازده گانه وی ساکنین خطه عراق و فارس  
و کرمان و خراسان و کیلان و غیره . مگر شما نبودید که در تلکرا  
فهیاتان به مجلس ملی می گفتید که در ابقای اساس مشروطیت و حریت تا

آخرین قطعه حتی به آمدن طهران واسیر شدن هم حاضریم . این همه جنبش و غیرت‌های نان بکارفت ؟ و آن همه حس حجت و عصیت نان چه شد مگر شما نبودید که خودتانرا پشتیبان اسلامیت و نکهبان مشروطیت و فدائی راه حریت مینامیدید ؟

ای عظمای عظام اصفهان و خراسان مگر شما سر باز را در راه مشروطیت امر نمی فرمودید و در تلکرافات نان همه کفن بردوش بحفظ و حمایت مشروطیت تاریخچه آخربین قطره خون خود حاضریم ؟ نمی گفتید ؟ آیا این همه مدعیات نان لاف و کزاف بود . آیا غیرت و حجت و ناموس و اسلامیت نان همین را اقتضا می کرد ؟ امروز وطن نان که هر مثنی از خاکش با خون اجداد و پدرانینان سیراب گشته گرفتار هزاران ظلم و غداری است . برادران و خواهران تانرا می کشند و ناموس شانرا پایمال می کنند خانه هایشانرا آتش می زنند و اطفال معصوم شانرا به بیرحمی بقتل می رسانند اما شما خاموش نشسته اید و بلکه بر استبداد و مستبدین و مامورین خونخوار و بی حجت و بی دین در محو اسلام و قتل مسلمین یاری و معاونت می کنید :

وای اگر از بی امروز بود فردائی

یقین بدانید که اگر استبداد غالب شود فلاکت و سفالت و ظلم و ستم هائیکه اهل طهران و تبریز کشیدند بسر شما هم خواهد آمد . در صبح جانخواهید توانست جمع بشوید . برای عزت و نماز به مساجد

نخواهید توانست بروید و برای عقد عروسی و سایر طادات ملیه و رسوم مذهبی هم از حکومت مستبده اذن خواهید گرفت ناموس اهل و عیالتان محفوظ نخواهد ماند اموال و املاک تان مال خود تان نخواهد بود . هر روز به بهانه آزار و شکنجه خواهید دید و اسیر و دستگیر مستبدین پیدین و جلادان بی ناموس استبداد خواهید شد . ای سرداران و سرکرده کان ایران وی حکام غیور عظام و ای ریسان قبایل و ایلات که گوشت و استخوان بدن تان از وطن است این همه ناز و نعمت که دارید از ملت است و باز زنده کی تان در سایه کوشش و رنج دست ملت خواهد بود شما که بقرآن مین و به شمشیر و نایوس عسکری خود قسم خورده بودید که بملت خیانت نکنید و مشروطیت و حریت را حایه نمائید امروز چرا نقض عهد نمودید و کفران نعمت ملت کردید . آن ناموس عسکری و غیرت تان کجا رفت . آیا از سردار حریت و علمدار مشروطیت و فدائی اسلامیت جناب ستار خان سردار اکرم آذر بایجان عبرت نمی گیرید که بایک غیرت مردانه و همت شیر دلانه آن همه شجاعت و رشادت ابراز کرد . بیدق عدالت و اسلامیت رادر آذر بایجان بلند و نام خود را تا به ابد زنده ساخت . اما سباب قدرت نمائی و فداکاری برای شما از جناب ایشان فراهم تر بود و نفوذ و اقتدار شما از جناب ایشان بیشتر . بخدا این بی غیرتی بشان عسکری شما نمی زیبد و این سستی و بی حیثی بوجود شما شایسته نمی آید . ناکی آن شمشیر جلادت و کیاست تان در نیام و خود تان هم به بی غیرتی بنام خواهید بود ؟

امروز که فرصت در دست دارید و وظیفه مقدسه خود تا نرا بجا بیارید . با هم دیگر اتحاد و اتفاق کرده به آذربایجان الحاق کنید و حریت و مشروطیت یعنی عدالت و اسلامیت را محافظه نماید تا به بی غیرتی و بی ناموسی متم نشوید و الا با اعمال محکوم بی غیرتی و بی شرفی هستید و مردن نان بهتر از زنده کی است زیرا با این زنده کی بی شرف ننگ ایران و ایرانیانید .

ای اهالی ایالات و ای سرداران و سرکردگان و حکام و رؤسا تا امروز صحیح اسلام و مجتهدین عظام نجف اشرف و علمای سایر نقاط ایران بافتواها و بیانات اثبات فرمودند که اساس اسلام بر مشورت و مشروطیت و مساوات و عدالت است . امروز هم با صدای رسای خود بکوش عالمیان و ایرانیان می رسانند که ای مسلمانان و ای ایرانیان که شب و روز و ردود کرتان یالینا کنامعک ففوز فوز اعظیا بود امروز اسلام بیکس و بی یار مانده است بداد آن برسید و مسلمانی تا آنتکار کنید فوز عظیم در حمایت مشروطیت و حریت و دفع ظلم و غداری و حفظ ناموس و عرض مسلمانان است .

می فرمایند : هرکس امروز به آزادی طلبان و مشروطه خواهان و آذربایجانیان امداد و یاری جانی و مالی کند چنان است که در رکاب حضرت رسول صلوات الله علیه و سلم به جهاد رفته است .

می فرمایند : متابعت مستبدین و پادشاه ظالم متابعت یزید و

ابن زیاد است و هرکس بقدر خردلی بنظلمان معاونت بکند پیشه بر ارکان اسلام زده است .

در مقابل این همه فرمایشات و او امر چه می اندیشید ؟ مگر شما مسلمان نیستید مگر چقدر ست عقیدت و بی حیت هستید . مگر خون شما از خون برادران آذربایجانی که جانها فدای غیرت ایشان باد رنگین تر است . هنوز برای شما وقت تیره ذمت و ابراز قنوت و غیرت باقی است . این عجز و سستی را بکنار بگذارید و دامن همت به کمر زده از غیرت آذربایجانیان عبرت بگیرید و به امداد وطن و ملت بشتابید .



#### همت و غیرت آذر بایجان

ای برادر جانی وی زاده ایرانی ! یکدم نکاهی بطرف آذربایجان و تبریز بیفکن و غیرت و حجت و شجاعت و رشادت آن برادران شیر دل و آن قهرمانان حیت سرشت را تماشا فرما که درین چار ماه دقیقه راحت نه نشسته و خواب و خور را بر خود حرام کرده و به صدمات و فلاکت های کونا کون سینه سپر ساخته ننگ بی غیرتی بروی خود نیاوردند و داد مردی و مردانگی را داده اسیر استبداد نشدند . درین اختلال خانه هاشان خراب و خانمانها یشان ویران شد . جگر کوشه کانشان از کرسنکی در کوچه ها جان دادند و بسی عرضها پایمال گشت و از قهقنلی چند روز برك درختان را خور



دند اما باز بی ناموسی و بی غیرتی را بر خود هموار نمودند و بظالمان  
خونخوار و بی ناموس سر فرو نیاوردند حتی زنان و کودکان هم  
آرام نه نشسته شب و روز کوشیدند و با برادران خود تا آخرین نقطه  
همراهی نمودند زندگی بی شرف را طار دانستند و نام نیک ابدی  
بر خود باقی گذاشتند. آفرین بر غیرت آذر با بجای بنام بدین  
جالسباری و قهرمانی!

بلی از همت و غیرت و از اتحاد و اتفاق چنین ثمرات حاصل می  
شود و هضم محکم و متانت قلب چنین نتیجه می دهد. این سواران  
میدان دلبری و حلیت در تحت سرداری نکونارکننده بیدق استبداد  
فدائی وطن و قهرمان حریت جناب ستار خان سردار و علمدار  
مشروطیت و حریت و فدائی ملت جناب باقر خان سالار بابک  
جسارت و شجاعت بزرگ و با قوت قلب و اطمینان بروی مستبدین  
حمله آوردند که در هر دو خورد غلبه و فتح بایشان بود و اگر  
بعضاً هم غلبه نمی توانستند بزنند ابداً مأیوس و نومید نمی شدند  
و بیشتر جسور و دلیر می گشتند و از فرط غیرت و متانت و قیامت سینه  
خود را پیش تبر و کلوله های زهره شکاف سپری ساختند بازبان  
آتشین فریادی زدند:

هنرمزدن دوغمرز قال آفسه هریان سوکپی  
دوتمارز و برنده مسکن دخی باغوکپی  
سید شاهین اولارز من بند بز تپوکپی  
اولارز صیادی بی رحمة اسیر آهوکپی

شیر فرآرز بونوب زنجیر تاب ایتر بزه  
 مهرماز مهرمنده ککبسته بخر بزه

با این همت بلند و عزم مردانه بر عساکر و قزاقهای شاهی  
 و سواران رحیم خان بی ناموس و اکراد و سواران شجاع نظام  
 و عزت‌آه خان غلبه نموده همه را محو و پریشان و مجبور بفرار  
 کردند و تبریز را بدست تصرف آورده مفسدین و مستبدین را گرفتار  
 و مجزای کرد ارشان رسانیدند و لذت حریت و عدالت را بتمام  
 آذربایجان چشاندند . نام خود را تا ابد زنده کردند و برای  
 سایر ایرانیان نمونه عبرت شدند . زنده باد آذربایجان زنده باد  
 آذربایجان .



یا با سراد بر سرکردن نیم پای  
 یا سراد وار بر سر عبرت دهم سر

ای جگر کوشه مادر وطن وی برادر وطن پرور من ! تا اینجا  
 بهر ایضم کوش دادی و مرا مدیون شکران فرمودی حالا اجازه  
 بفرما که حرف آخرین خود را هم معروض بدارم و تورا بحال  
 خود بگذارم .

ای فرزند مهر پرور وطن امروز مادر وطن که تورا در  
 آغوش محبت خود پروریده و از پستان شفقتش برایت شیر داده  
 در بستر بریشانی چار و ناتوان گشته است . امیدش بفرزندبان

مهر پرور و اولاد وفا شمار امثال تو است . از زیادی درد و غم  
 و بسیاری اضطراب و الم مادر و ملت شب و روز می نلدد و از دست  
 ظالم غدار و جانور شکمخوار پناه برحت بزدان برده در تاریکی شب  
 روی خود را بطرف آسمان برداشته با آه و سوگواری و فغان و زاری  
 می نلدد و می گرید :

ابری شده بالا و گرفته است فضا را  
 وز دو دشرر تیره نموده است هوا را  
 آتش زده آن کعبه و قران خدا را  
 سوزانده دل مادر با مهر و وقار  
 ابا سطله رحمت حق بهر خدا را  
 زین خاک بگردان ره طوفان و بلارا  
 بشکاف زخم سینه این ابرشرر بار

آیا این آناله وطن در دل تو اثر نمی کند . آیا تو فرزند این  
 مادر سیه بخت جگر خون نه ؟ تا کی در گوشه ذلت خاموش خواهی  
 نشست و ناچند بی حس و بی حرکت خواهی ماند ؟ امروز روز  
 مردی و مردانگی است . یقین بدان آنها که این همه غیرت و حمیت  
 و بزرگی و رشادت ابراز کردند از تو برتر نبودند و تو کمتر از آنها  
 نیستی . خداوند در وجود تو هم آن قدرت و قوت را آفریده  
 است اما نواز آن غافل و تا امروز بکار نبرده از قوه معجزه نمای  
 اتحاد و اتفاق بی خبری و از ثمرات همت و عزم متین و قوه قاهره  
 ادبیه انسانی بی اطلاعی . برخیزستی و کسالت را بکنار بکنار و یاس  
 ی را ابدیاً فراموش کن و برادران و همراهان را به اتحاد

و اتفاق که آخرین دوی درد وطن است دعوت فرما به زمی محکم و متین  
 دست به برادران فداکار... خود داده دامن همت بکمرزن و پای جسارت  
 فشار و از هیچ مانع و حایله اندیشه مکن کوی سبقت از مهرهات  
 بر پای و قدرت و قوت خدا دادی و شرف آدمیت و انسانیت خود را  
 به المیای بنمای و به امداد مادر دلخون وطن و برادران بیگس  
 خود بشتاب که خداوند مدد کار تو است و مادر خونین جگر وطن  
 دست نیاز بدرگاه خدا برداشته تو را دعامی کند و من هم برای  
 رهنمائی تو این تازیانه غیرت و این چراغ عبرت را پیش تومی  
 گذارم و تو را بخدای سپارم.



برگرفته از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

بهسازی فایل: باقر کتابدار

Persianbooks1.blogspot.com

Telegram: @persianbooks1

جلد این جزوه دارای نوشته و مهری تاریخی است و به همین علت  
 در پایان آن مجدداً به شکل دست نخورده، آورده شده.

شماره ۲۸۷۹۸

۱۴۲۴۳۳۱

شماره

شماره ۱۸۸۵۳

۱۶۹۹۹۰

# تاریخ غارت

چاره درد ایران و وظیفه مهربانان از ایرانیان

از قلم

ح. کاظم زاده

حاصلات این رساله مخصوص  
«انجمن برادران ایرانی» است

محل فروش

کتابخانه «حیات» نمره ۱۴ بایزید

قیمت

پس از خواندن «تقدیم بدیکری» و «جنبش»

استانبول

مخمسده ۱۳۲۶

محل کتابخانه مرکزی کمال قزوینی شماره ۶۶

Central Library  
Tehran University

